

تراژیدی افغانستان ، بی قانونی ، چپاولگری و آدم کشی

3- (استاد صباح)



هر دل که نیست در غم ملت، شکسته باد
عهدي که نیست ضامن وحدت، گسسته باد
هر درکه گشت لانهء سوداگران خون
بر آبروي خون شهيدان، او بسته باد.

کدام جهاد و کدام مقاومت ، جهاد برای جیب برکردن، جهاد برای زندگی کردن در خانه های وزیر اکبر خان و شیرپور، جهاد برای موترهای لاند کروزر، جهاد برای چور کردن بیست المال ، فقط توهین کردن است به کلمه مقدس جهاد از کجا کردن اینقدر ارگاه و بارگاه ، ایا مفهوم جهاد دزدی و ادم کشی و چور جباول اسست نباید از کلمه مقدس جهاد سو استفاده کرد و جهاد مقدس را بد نام کرد کسی کی جهاد میکند سر و مال خود را بنام الله فدا میکند تا رضایی الله را بدست ارد نی چور جباول ، تا جیب هایش برشود و باز بگوید کی من جهاد کردیم بخدا قسم است کی روی شان ســـــیاه است و نزد الله جوابگو هســـــتند.

در کشور ما سه و نیم دهه می شود که جنگ ، آدم کشی ، بی قانونی ، وحشت و بربریت ادامه دارد . هزاران انسان قربانی هوس و آرزوهای تعدادی افراد قاتل و تفنگ بدست گردیدند . با اقدام نظامی (کودتا) ثور سال سیزده پنجاه هفت خورشیدی دشمنان سعادت و آزادی وطن ما در تباری با بادران غربی و شیخ های عیاش و معامله گر عربی دست به اعمال ناروای زده و زیر نام جهاد آب به آسیاب دشمنان مردم و وطن ریختند. و در واقعیت امر با دریافت اسلحه و پول از کشورهای متعدد عملاً به آتش جنگ بطورول پاشیدند . پس از (هشت) ثور (سیزده هفتادیک) که قدرت دولتی به دسته های به اصطلاح مجاهدین منتقل گردید ، در نتیجه گروه های مسلح برای تصرف قدرت و چور و چپاول داری ملی و مردم ، دولت مرکزی عملاً از بین رفت و به چندین مرکز قدرت (کابل ، شمال ، هرات ، جلال آباد ، کندهار ، بامیان) و شهر کابل به بیش از ده ها حاکمیت تبدیل شد. زیربنای مادی و معنوی دولت نابود گردید و تقریباً هشتاد درصد بناهای شهر کابل بخاک یکسان شد. ده

ها هزار انسان بیگناه بقتل رسیدند ، موج تازه مهاجرت تحصیل یافته ها و کارآموده های کشور و ملیون ها نفر دیگر به خارج آغاز گردید . این موج خیلی سهمگین کوچ دسته جمعی افغانها که تقریباً یک دهه ادامه یافت کشور را عملاً از وجود افراد مجرب و کارآموده خالی نمود . باتصرف کابل شقاق و نفاق و چند دستگی بین آنها نمایان و مردم ستمدیده؛ پریشان و کشور به ویرانه مبدل گردید.

بعد از سقوط حکومت دکتور نجیب الله ، دولت تنظیمی از پشاور (پاکستان) به کابل انتقال نمود، و بعد از ختم دوره مجددی، ربانی در ماه جون ۱۹۹۲ برای مدت چهار ماه به حیث رئیس دولت قدرت را بدست گرفت . مردم تصور مینمود که جنگ های ۱۳ ساله خاتمه می یابد و درکشور صلح و آرامش مستقر می شود. ولی نه تنها جنگ خاتمه نیافت بلکه چنان جنگ هایی بین گروه های مختلفی به اصطلاح مجاهدین شعله ور گردید که افغانستان و مردم آنرا به فاجعه کشاند. این جنگ ها زمانی شدت اختیار نمود که ربانی بعد از ختم دوره چهار ماهه ریاست دولت ، طبق معاهده پشاور باید قدرت را به شورا تحویل میداد متاسفانه نه تنها برای تسلیمی قدرت اقدام صورت نگرفت بلکه به بهانه های مختلف به تداوم آن تلاش نمود . بدین ترتیب شورای رهبران آنوقت که بیشتر تحت نفوذ ربانی بود، به عنوان اینکه انتقال قدرت به شخص دیگر از سبب جنگ ها ناممکن است، دوره زمامداری ربانی را اولاً به ۴۵ روز و سپس تا زمان دایر شدن لویه جرگه تمدید نمود. بعداً با دایر نمودن شورای حل و عقد در ۳۰ دسامبر ۱۹۹۲ که ربانی یگانه کاندید در ریاست دولت باقی ماند، بحیث رئیس دولت برگزید شد . درین شورا نمایندگان حکمتیار، حزب اسلامی خالص ، محاذ ملی برهیري پیرگیلانی ، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی نه تنها شرکت نداشتند بلکه عملاً جناح ربانی با شرکت ندادن آنان در دولت زمینه ساز جنگ های بعدی نیز گردید .

قبل از تدویر شورا، جناح مخالف تهدید نموده بودند که در صورت دائر شدن این شورا و انتخاب ربانی بحیث رئیس دولت، جنگ ادامه پیدا مینماید . متعاقباً حکمتیار، خالص، مجددی و گیلانی شدیداً شیوه انتخاب ربانی را مورد اعتراض قرار داده متذکر شدند که ربانی در انتخاب خویش در ریاست دولت جهل کاری و حق تلفی نموده و این عملکرد وی جنگها را درکشور تشدید می نماید. باین ترتیب ربانی دوره ریاست چهار ماهه خویش را تا زمانی دوام داد که توسط قوای طالبان از کابل مجبور به فرار گردید . زمامداری وی مجموعاً سه و نیم سال یعنی تا دسمبر ۱۹۹۶ دوام نمود. طی این مدت فشار رهبران، نارضایتی مردم و تقاضاهای مکرر سازمان ملل متحد در متقاعد ساختن ربانی برای انتقال قدرت به نمایندگان واقعی ملت به اساس پلان های مطرحه عاجز ماند و با هر طرح ارایه شده از جانب نمایندگان سرمنشی ملل متحد ، برعکس گروپ کرسی نشینان کابل جنگ تازه ای را سازمان میدادند .

تا زمان سقوط اداره ربانی در کابل تنظیم ها و احزاب سیاسی در حاشیه قرار گرفتند و آخرین روزهای زمامداری، صرف حکمتیار بعد از جنگ های شدید بین قوای جمعیت و شورای نظار، بعد از حصول کرسی صد رات موقتاً تطمیع گردید. ربانی مخصوصاً محکوم به این بود که با روحیه قومی و منطقوی عمل نموده و نمیخواهد حاکمیت را از دست بدهد ، و هم وی با اساس قرارداد ها و تعهدات، منافع ایران، تاجکستان و روسیه را تأمین می نماید.

از جانب دیگر با چاپ بانکنوتهای پنج هزاره و ده هزار افغانی در مسکو عملاً خرید و فروشی اراضی ، قوماندانان و جنگجویان رواج پیدا نمود و از جانب دیگر سرسرازیر شدن سلاح و مهمات از روسیه ، ایران و تاجیکستان (اسارت اتباع روسی با یک بال طیاره انتتوف و ده ها تن سلاح و مهمات در قندهار ، توزیع سلاح بدون قنداق و دارای شیب مخصوص ساخت

ایران واکمالات بدون وقفه از میدان هوایی کولاب در تاجیکستان (عملاً جنگ را شدت بخشید . در ماه جدی سال سیزده هفتاد و یک تعداد افراد سرشناس که وظایف قابل توجه در اداره استخبارات دولت ربانی داشتند . در دوره زمامداری ربانی و مسعود در شهر کابل وسیله دستگاه استخبارات و به هدایت فهیم ، انجنیر عارف ، کرام الدین کریم ، عبدالله توحیدی و ... به قتل رسید و وضع کابل و ولایات خیلی وخیم و کشور به چندین مراکز قدرت تقسیم گردیده بود .

چور و چپاول ، دزدی و رهنی ، راه گیری و وند بازی ، قتل و قتال ، وحشت و بربریت ، ظلم و ستم ، بستن و بردن ، بگیری و بزن ، فیرراکت سکر و کلستر ، توپ و تانک ، رقص مرده و خنده زنده ، تیزاب پاشی و میخ کوبی ، بریدن شرم جاهای انسانها و ولادت نمودن زنان در پوسته های امنیتی ... جزئی مصروفیت روزانه نیروهای امنیتی گردیده بود .

(آقای فیلیکس ارماکورا) نماینده سازمان عفو بین المللی ، بعد از بازدید از کابل ، در آن زمان گفت : > ... در کابل وضع حقوق بشر ناگوارتر از سابق و چور و چپاول و قتل های فردی و دسته جمعی وجود دارد ، و راکت ها بطور مسلسل اصابت می کند و هم آب و برق و قانون وجود ندارد . صرف در جلال آباد و مزار شریف وضع نسبتاً بهتر است و در متباقی مناطق افغانستان قضاوت در مورد جرایم به اساس شرعیت اسلامی از جانب خود قوماندانان محلات و مناطق صورت می گیرد . .. < در ماه مارچ ۱۹۹۳ رهبران تنظیم ها راهی مدینه منوره شده و با حضور داشت پادشاه عربستان سعودی و نواز شریف صدراعظم پاکستان تعهد سپردند و قسم خوردند که دست از جنگ کشیده و در تقسیم قدرت به همه جوانب درگیر اقدام نمایند اما بمجرد مواصلت ، جنگ و کشتار جدیدی آغاز گردید .

درین مذاکرات فیصله گردید بود : ربانی در تحویلی قدرت تا هژده ماه اقدام نموده ، اسلحه از مردم جمع آوری و هکذا ملکیت ها و دارائی های تاراج شده دوباره به مالکین آن مسترد گردد و حکمتیار بحیث صدراعظم منسوب شود . مولوی خالص از امضای این معاهده امتناع ورزید و مجددی در پایان معاهده نوشت که با ملاحظاتی امضاء شد . اما در ترکیب کابینه بین رهبران تنظیم ها ، بعد از مناقشات زیاد در جلال آباد توافق به میان نیامد و یکبار دیگر حملات راکتی بالای شهر کابل شدت بی سابقه کسب نمود . طی سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ تفنگداران قدرت پرست که در داخل شهر کابل سنگر گرفته بودند مرتکب ویرانی شهر کابل و کشتار بیش از هفتاد هزار نفر مردم غیر نظامی و بالنتیجه مسبب اصلی جنایت علیه بشریت شده اند . بنیادگرایان جنگ سالار طی سالهای نخستین زمامداری خویش جنگ را تا سطح کوچی های کابل ، در جمال مینه و چنداول و منطقه افشار و دیگر نقاط شهر گسترش دادند ، و در این فاجعه بیش از چهار هزار انسان بی گناه (از ملیت مصیبت دیده هزاره) را در کابل بوسیله توپ و تانک و بمباردمان بی امان قتل عام کردند که این شهکاری آنان به (فاجعه افشار) مسما گردید . این جنایت جنگی یکی از شواهد انکار ناپذیری است که مردم کابل آنرا فراموش نخواهند کرد . کشتار مردم هزاره و شیعه ی منطقه افشار در بیست و دلو سیزده هفتاد یک خورشیدی لکه ننگی است که تا همیشه بر دامان تفنگداران فاتحه کابل باقی میماند .

در نیمه شب این روز که با سالروز انقلاب در ایران همزمان بود ، نیروهای دولت که عبارت بودند از قوتیهای : شورای نظار ، جمعیت ، اتحاد سیاف ، حرکت اسلامی و حزب وحدت شاخه اکبری به فشار بورش برده و در این حمله ، منطقه به تصرف نیروهای یاد شده درآمد . نیروهای متعرض به مدت بیست چهار ساعت ، افزون بر کشتار مردم ، دست به ویرانی ، غارت ، آتش زدن خانه ها و تجاوز به زنان و ربودن کودکان و جوانان سرگرم بودند . همین رویداد بارها در هجومهای نیروهای فاتحه در چند اول ، دهمزنگ ، کوته سنگی و غرب کابل تکرار شد .

تفنگداران با فروش آثار ارزشمند تاریخی و تخریب آنچه که قابل انتقال نبودند، آغاز کردند، با چور و چپاول دارائی های عامه، از جمله اموال شخصی خانه های مردم تانابع ذ خیروی وزارتخانه ها، ادارات دولتی، موسسات ملکی و نظامی و حتا حمله و غصب کردن و دست درازی به مواد امدادی که برای خانواده های مستحق و مردمان تهی دست مد نظر گرفته شده بود و بالأخره غصب خانه ها و زمینهای تا امروز ادامه داده می شود. یکی از استدلال های کجروانه جنگسالاران در آن وقت برای سالهای سال این بود که با استخراج و فروشی سنگهای قیمتی مانند لاجورد و زمرد و سایر احجار کریمه پشتوانه اقتصاد جنگی خود را تامین می نمایند. اینها با قاچاق لاجورد و زمرد به سرمایه هنگفت دست یافتند. اما از آنجایی که هنوز هم هزاران مشکل از فقر اقتصادی تا گرسنگی، تهیدستی، خشکسالی، آوارگی و مهاجرت های درونمرزی و بیرونمرزی موج فراينده داشته و رنجهای بیکران مردم افغانستان همچنان ادامه دارد، با تاسف مردم مجال آن را به این زودی نخواهند یافت تا قاچاقبران اموال عامه کشور خویش مخصوصاً رهزنان و چپاولگران آثار قیمتی و معادن کشور را به استنطاق بکشند و از آنها حساب بگیرند. اکنون از یکطرف با سواستفاده از شرایط جنگ و دشواری های جاری مملکت و از سوی دیگر با استناد بر اینکه در افغانستان هنوز نیز دولت مرکزی و مسلط بر اوضاع سراسری وجود ندارد، آنها باز هم به همان اشتهای سابقه دارایی عامه را مانند گذشته حیف و میل نموده و به حسابهای جاری و پس انداز در بانکهای شرق و غرب افزودند. واضح است چه در همان بحبوحه جنگ و بحران سیاسی و نظامی حاکم بر افغانستان و چه در آستانه خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان و حتا بعد از آن چندین بار موضوع فروش و قاچاق سنگهای قیمتی بار بار توسط مطبوعات جهان بشکل علنی مطرح شد اما سودی نبخشید و غبار مسلط جنگ و ناآرامی های کشور باعث میشد که کسی نتواند این موضوع مهم را پیگیری کند.

تاراج گران جمعیت اسلامی و شورایی نظار همراه با همزمان و همراهان در گوشه و کنار میهن کمین گرفتند؛ کشور تاراج شد و مردم میهن به خاک سیاه نشستند. جنگ و ویرانگری سراسر کشور را فراگرفت، شهرها تاراج شدند، مال بیت المال غارت گردید، آثار هنری و ثروت های ملی به عنوان مال غنیمت به بازارها سرازیر شدند. در جریان همه این جنایات خواجه که خود را امیرمی پنداشت با خورجین های زراز شهری به شهری در ستیز و گریز بود. کوچیگری و کولیگری دولتمداری را او در تداوم فرارویی عرضه گی محمد خوارزم شاه در قرن بیستم به نمایش گذاشت.

ربانی و شورایی نظار برای اثبات وفاداری اش به سازمان امنیت پاکستان به ارسال تروریست و خرابکار به کشمیر و چینیا و آسیای میانه پرداخت. وی از جنگجویان بنیاد گرای تاجیک به حمایت پرداخته و به آتش جنگ داخلی در تاجیکستان دامن زد. ربانی از سازمان امنیت پاکستان بعد از آنکه متحدانش اردوی مجهز افغانستان را با قوای هوایی آن نابود کرد، خواست تا به تأسیس اردو سازمان امنیت افغانستان بپردازد. شورای علمای ربانی در رابطه با حقوق زنان به تدوین دقیقاً همان مواردی پرداخت که بعد ها طالبان با پیگیری آنرا اجرا کردند. با ظهور طالبان، ربانی از نخستین کسانی بود که حمایتش را از این گروه اعلام نمود. و سران شورایی نظار تادمیدان شهر به استقبال آنان شتافت و حتا پول در دسترس آنان قرارداد. زمانیکه مجاهدان هراتی با رشادت و جانبازی تا لشکرگاه پیشروی کردند او علیه امیر اسماعیل خان که در حالت مریضی با طالبان می جنگید، دست به کودتا زده و موجب شکست مجاهدان هراتی شد.

صد هراتی بدست طالبان و پاکستانی ها شهید و اسیر شدند. شهر هرات بدست طالبان افتاد. هرات به مستعمره داخلی به پایگاه تجاوز پاکستان مبدل شد. خاطرات ویرانگری های چنگیز و تیمور در این خطه مجدداً زنده شد. ربانی که ملا زاده

فقیری بیش نبود صاحب ثروت های افسانوی شد. اوازکوخ نشینی نه بدلیل کاروزحمت و ذکاوت، بلکه به دلیل فروش و تاراج دارائی های عامه به کاخ نشینی رسید و صاحب ثروت های افسانوی شد. کاخ های ربانی، همسر و فرزندانش در کابل، ولایات و امارات متحده همه گواه این مطلب اند. او که در این خاک خودش را مصون از هزانتقادی میدانست و در برابر هزانتقاد، اوباشان و اراندش به تهدید مردم می پردازند، این گروه دزد و بدنام از یاد برده است که اگر امروز در پناه معامله گری هایش از گوانتانامو نجات یافته است، جایگاه دیگری بنام دنهاگ وجود دارد که وی را در درآمدت از آن رهایی نخواهد بود. جمعیت و وهابیون شورای نظار که به روشنفکران و وطنپرستان این کشور زبان درازی می کند از یاد برده است که این اوضاع دروبرهم بود که تا به حال سپربلای آنان شده است. خانواده های که همه داروندارش به غارت برده شده و صاحبان زمین های غصب شده، قربانیان بی گناهی که بدست دژخیمان وی کشته شده اند، همه در انتظار عدالت اند. ملاسویج دیکتاتور و قاتل مردم مسلمان بزنیاوکوزوو، در اثر سگته قلبی در دنهاگ درگذشت و در آنجا حجره در زندان جنایتکاران جنگی سازمان ملل متحد خالی شده است.

عاملین دوران چهار سال جنون و جنایت (۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵) که زیر نام «تحقق اسلام واقعی» بی سابقه ترین جنایات را مرتکب شدند، «مداخله خارجی ها» بنامند تعجبی ندارد، برای اینکه لحظه ای از کابوس محاکمه شدن بوسیله مردم به جرم ریختن حد اقل خون ۶۵۰۰۰ کابلی و ویرانی تمام شهر، آرام نیستند. ولی اگر هر روشنفکر و یا غیر روشنفکر بخواهد عاملین اصلی این همه جنایات و خیانت ها را نه امیران قدرت طلب و جنگ سالاران جنگی، بلکه خارجیان بدانند، آگاهانه و یا هم نا آگاهانه به مردمش خیانت کرده است. زیرا به اینصورت می کوشند تاریخ را مسخ و عدالت را زیر پا نمایند. در این هم شکی نیست در همین دوره ای که افغانستان شغالی شده بود، تعدادی از کشورهای خارجی تا که توانستند، مزدور تریبه کردند و اینان پیام آور جنگ در کشور ما بوده اند که بعنوان عاملین درجه دوم بر بادی وطن ما مورد بازخواست قرار گیرند و پاسخگو باشند. هشتم ثور روز بیچارگی و سرشکستگی مجاهدین بحساب می آید. هشتم ثور سر آغاز پیروزی یکعده با نام مجاهدین بود در صورتی که از آن روز به بعد مجاهدین سخت ترین روزهای زندگی خود را سپری کردند. نا پختگی های سیاسی، غرور کاذب برخی از سران تنظیم ها، و عدم توافق با کشورهای دخیل در امور افغانستان باعث گردید تا دوباره آتش جنگ بسیار شدید تر از قبل شعله ور شده اینبار دامنگیر مردم بیچاره ای شود که سالها تاوان درگیری را داده باکوله باری از مشکلات به استقبال جنگ های داخلی بروند. مسبب این جنگ ها نه سران مجاهدین اند و نه مردم بیچاره، آنها جاسوسان و تامین کنندگان منافع خارجی هستند که امروز هنوز در بدست آوردن امتیاز بیشتر از این کشور بخون خفته، بر سر آوار بجامانده از دوران جنگ چانه می زنند. همانقدر که پاکستان در کمک با مجاهدین آستین بالا زد ده ها برابر بر نابودی افغانستان برای حفظ منافع خود در آینده تلاش کرد.

در هر صورت این روز نه سر آغاز پیروزی و بهروزی که سر آغاز بدبختی ها و در بدری ها بود. در حقیقت پیروزی مجاهدین زمانی خواهد بود که ثروت های تاراج شده از سران و قوماندانان تنظیمی پس گرفته شده و به صورت یکسان در میان مجاهدین تقسیم گردد. در صورتی که تمامی ثروت های دوران جهاد چه از افتخارات و چه ثروت مادی در اختیار چند نیروی مشخص است و مجاهدین واقعی با انبوهی از مشکلات دست و پنجه نرم می کنند.

در هشت ثور سال سیزده هفتادیک هدف مجاهدین از گرفتن کابل تنها رسیدن به قدرت بود نه اجرای حکومت اسلامی. آمریکا تمام نیروهای نظامی و سلاح های جنگی خود را به صورت علنی بسیج نمود تا شوروی را از افغانستان خارج کند

و به همین منظور سلاح پیشرفته ی را بنام استیونگ در اختیار مجاهدین قرار داد. هشت تیرسیزده هفتاد یک به قدرت رسیدن مجاهدین نبود بلکه کسانی قدرت را در دست گرفتند که همیشه دین، مذهب و قوم را وسیله قرار می دادند. همین دلیل باعث شد پیروزی مجاهدین با آغاز جنگ های داخلی در کشور همراه شود.

مردم ما گمان می کردند که دولت روی کار خواهد آمد که ظلم در آن نیست ولی هرگز یک دولت قانونمند و عدالت اجتماعی به وجود نیامد. بیرون شدن شوروی سابق از افغانستان باعث آن شد که خزانه دولت مورد سرقت قرار گیرد و مردم خانه و کاشانه خود را از دست دهند. روز هشت ثور نه تنها روز آزادی بلکه باید روزی باشد که کسانی به مردم ظلم کرده اند در قبال اعمال شان پاسخ گو باشند.

جهاد ، پاکستان ، آمریکا، انگلیس ، عربستان و ایران



از سرگذشت وطن دل به درد می آید
از کلبه مستمندان آهی سرد می آید
تو مرد باش و میندیش از گرانی درد
همیشه درد به سر وقت مرد می آید.

ویرانی کابل ، قتل شصت و پنج تاهفتاد هزار شهروان کابل ، جنایت و نسل کشی در افشار ، کشتن پشتونها، از بکها و هزاره هادر جنگهای قدرت، چور و چپاول دارایی عامه ، تاراج و به یغما بردن ثروت های ملی از قبیل معادن لعل و لاجورد مرد، تصاحب کرسی های دولتی و سرمایه های بانکی ...

یکی از عوامل مهمی که به ناتوانی و ناکامی مجاهدین انجامید ریشه در وابستگی و روابط مجاهدین با کشورها و حلقه های مختلف خارجی داشت . یکی از نکته های ضعف جهاد و مجاهدین در دوران جنگ و مقاومت شان علیه حکومت و حضور نظامی شوروی، وابستگی و روابط غیرمتعادل و نامتوازن آنها با کشورهای همکار و حامی شان بود.

این وابستگی ها مجاهدین را از دسترسی به تشکیل دولت در پایان جنگ باز داشت. اینکه کدام یک برای مجاهدین و احزاب جهادی بهتر بود بوقوع پیوندد، مسلما بایر ادشتهای مختلف مورد تحلیل قرار گیرد. وقتی به این پدیده منحیث یک رویداد

تاریخی نگاه می شود که بخشی از اوراق تاریخ کشور ما را چه خوب و چه زشت می سازد، این گفته یک دانشمند آمریکایی در علم تاریخ قابل توجه به نظر می آید، که مینویسد: «تاریخ به دقت یک قطعه نقشه نیست، علایم جاده های آن را ملل مختلف به گونه مختلف می رود و مسافر هرگز قدرت بازگشت ندارد.» روابط نامتعادل مجاهدین با حامیان و میزبانان شان به خصوص با پاکستان و وابستگی های مجاهدین در عرصه های مختلف به مراکز قدرت در پاکستان و بویژه استخبارات نظامی آن کشور، مانع تاسیس و شکل گیری دولت مجاهدین بود.

نکته بسیار مهم دیگری که نقش و تاثیر حامیان بیرونی مجاهدین را در ضعف و شکست مجاهدین در روند دولت سازی برجسته میکند، نبود سیاست و برنامه مشخص و روشن حامیان و همکاران در عرصه سیاسی برای رسیدن مجاهدین به قدرت سیاسی و تشکیل دولت بود.

ایالات متحده آمریکا که رهبری دنیای غرب را در حمایت از مجاهدین به عهده داشت و مقادیر هنگفت پول را برای ادامه جنگ و مقاومت علیه قوای شوروی بصورت مستقیم یا غیرمستقیم سرازیر می کرد هیچگونه برنامه سیاسی در مورد افغانستان و آینده سیاسی مجاهدین نداشت. از این رو رابطه آمریکا با مجاهدین در چهار چوب رابطه سازمان استخبارات آن کشور شکل گرفت. یا به عبارت دیگر سیاست ایالات متحده آمریکا در رابطه با مجاهدین یک سیاست استخباراتی بود. لذا آمریکاییها تا آخر بسوی مجاهدین به عنوان گروه های قبایل جنگجو دینی نگاه میکردند که برای جنگیدن با رقیب و دشمن جهانی شان شوروی، یک ابزار خوب و قابل استفاده هستند برای آمریکاییها فقط ضربه زدن به نظام شوروی اهمیت داشت تا انتقام شکست ویتنام را از آنها بگیرند و افغانستان را به باتلاق نیروهای شوروی تبدیل کنند مشاور امنیت ملی آمریکا به جیمی کارتر رییس جمهور در نخستین روزهای حضور نظامی شوروی نوشت: «اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون ویتنام کنیم.»



"چارلیز ویلسن" نماینده کنگره آمریکا در داغ ترین سالهای جنگ گفت: «در ویتنام پنجاه و هشت هزار آمریکایی کشته شده است و روسها ممکن است در افغانستان تا حال، بیست و پنج هزار نفر از دست داده باشند آنها هنوز سی و سه هزار نفر دیگر قرض دار ما می باشند من بخاطر ویتنام یک عقده روانی گرفته ام و شوروی نیز باید مزه انرا بچشد.»

پاکستان نیز به عنوان بزرگترین و نزدیکترین حامی و همکار مجاهدین تا روزهای نزدیک به خروج نیروهای شوروی برنامه بی از قبل تعیین شده در ایجاد و تشکیل دولت مجاهدین نداشت. در آستانه خروج قوای شوروی بود که سیاست این کشور طرح تشکیل دولت مجاهدین را مطابق خواست و نیت خود روی دست گرفتند.

جنرال حمیدگل رییس استخبارات نظامی پاکستان در نامه ی عنوانی جنرال ضیاالحق رییس دولت پاکستان در جولای

نوزده هشتاد و هشت میلادی برنامه و استراتژی پاکستان را در مورد تشکیل دولت مجاهدین و رهبری این دولت توضیح داد. او در این توضیح از ایجاد دولتی سخن گفت که در آن گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی به عنوان گروه اساسی، پرنفوذ، قدرتمند و مطمئن برای رهبری مد نظر گرفته شد. دولتی که طرفدار پاکستان خوانده می شود و بصورت "داوطلبانه به ایجاد یک کنفدراسیون پاکستان - افغانستان موافقه می کند.

وابستگی جمعیت به پاکستان و از جمله دعوت برهان الدین ربانی از جنرال حمید گل، رئیس سابق آی اس آی، که منحنی مشاور وی ایفای وظیفه نماید. رئیس اداره تنظیمی برهان الدین ربانی در جریان ملاقات با جنرال حمید گل در اسلام آباد از خدمات وی ستایش بعمل آورده از وی خواست که به کابل آمده و منحنی مشاور دولت جمهوری اسلامی افغانستان خدمت نماید. درین اثنا جنرال حمیدگل از رئیس جمهوری تشکر نموده گفت هیچگونه پاداشی نخواهد پذیرفت...»

گروهها هفت گانه (از جمله جمعیت) که امروز شعار های کاذب ضد پاکستان سر میدهند همه در گهواره پاکستان و با شیر جرنیل های پاکستانی مثل ضیالاحق ها، اختر عبدالرحمن ها، جنرال اسلم بیگ ها، دگروال یوسف ها، جنرال حمیدگل ها و دیگران کلان شده و از هیچ به رهبران «قیادی» و «جهادی» مبدل شدند.

داستان کامل و وابستگی بردهوار و سرخمی های اینان نزد آی ایس آی پاکستان را میتوان از کتاب «دام خرس: داستان ناگفته افغانستان» اثر دگروال یوسف بخوانید و بدانید که چگونه اینان با صدق دل حکم جنرال اختر عبدالرحمن که گفته بود «کابل باید بسوزد» را عملی ساخته ملتی را ماتمدار ساختند اما امروز از دموکراسی، حقوق بشر و ارزش هایی سخن میگویند که در طول عمر ننگین شان علیه آن جنگیده اند.

همچنان عربستان سعودی به عنوان بزرگترین حامی مالی مجاهدین طرحی برای تشکیل دولت مجاهدین نداشت. دولت ان کشور صرف نظرات تلاش های عناصر و حلقه های افراطی مذهبی و به ظاهر غیر دولتی در ایجاد و یا تقویت گروههای خاص مجاهدین، بیشتر تابع خواستها و سیاستهای ایالات متحده آمریکا و پاکستان بود.

جمهوری اسلامی ایران که به عنوان یک دولت اسلامی شیعه با سیاست ضد آمریکایی و ضد غربی خود در بیرون از مثلث آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی به سر میبرد، نه تنها برنامه ی برای دولت تشیع نداشت بلکه فاقد برنامه ی در هماهنگی و اتحاد جامعه شیعه و سازمانهای اسلامی و جهادی اهل تشیع بود.

حتی ایران با وابسته ساختن سازمانها و احزاب جهادی شیعه، آنها را درگیر نفاق و تفرقه ناشی از انعکاس رقابتهای و مبارزات درونی عناصر و حلقه های خود کرد.